

مبارک «لب خط» روز جهانی مبارزه با کار کودک بر کودکان

فریده موسوی

لب خط که می‌روی انگاری آخر خط رسیده‌ای. همان جایی که پدر و مادر منصوره او را از فقر، و یاسین را برای تامین خرج اعتیاد عمویش به رحمان چارشاخ اجاره داده‌اند و بچه‌های کم‌سن‌وسال دیگری که هر کدام به یک دلیل زیر سبیل رحمان، انواع و اقسام کارها را می‌کنند. آن‌هایی که گدایی یا فروشندگی می‌کنند خوشبختند. آن‌هایی که سازی می‌زنند و آوازی می‌خوانند نهایتش چک و لگدی است که از رحمان می‌خورند ولی بچه‌هایی که برای درآمد بیشتر مجبور به تن‌فروشی می‌شوند اوضاع بدتری دارند که به قول محلی‌ها رحمان چارشاخ تو کارش نیست و آدم‌های دیگه‌ای تو این خط هستند.

شهر شلوغ است. پر دود، و نفست به جانت می‌رسد. هیچ کدام از این بچه‌ها لابلای شلوغی خیابان‌ها به چشم نمی‌آیند. انگار روحی هستند میان آن همه هیاهو که شاید ره‌گذری پولی کف دست‌شان بگذارد تا گوشه‌ای از خرج ننه‌بابای‌شان را به کول بکشند.

لب خط حوالی میدان شوش است، برای خودش درد بی‌پایانی دارد. درد بچه‌های لب خط با مواد و تجاوز و بیماری و گرسنگی داستان عجیب و غریبی ساخته که گه‌گاهی دست‌مایه گزارش ما روزنامه‌نگارها می‌شود تا کک هیچ‌کس در این شهر سردرگم نگردد.

کریم ۱۱ ساله، معتاد است و نوچه یک دلالی اطراف محله «اوراق‌چی‌ها» است. مواد پخش می‌کند و بچه‌های چهارراه لب خط می‌گویند که دلال با سروگوشش ور می‌رود و سوگلی طرف است.

سعیده تو راسته اوراق‌چی‌ها زیاله جمع می‌کند. از ترک‌های دستش خون می‌آید و گاهی سر کوچه بن‌بست نزدیک دم چهارراه بساط پهن می‌کند. پدر و مادر سعیده معتادند و هر سه تا بچه‌های‌شان را برای همین کارها اجاره می‌دهند. هیچ کدام‌شان رنگ مدرسه را ندیده‌اند و سعیده قرار است چند ماه دیگر که دوازده سالش می‌شود با یکی عقد کند که نمی‌داند کیست ولی به قول خودش شاید بعد عروسی آن‌قدر گرسنه نماند.

چشم‌هایش دود می‌زند

نوشتن گزارش برای روز جهانی کودکان کار وقتی تو کوچه‌مرغی‌های مولوی پرسه می‌زنی خنده دارد.

نمی‌دانم اصول مربوط به حقوق کودک را بنویسم یا درباره کودکی که بساط پهن کرده و چندتا کفتر پاپری برای فروش گذاشته؛ چشمانش دود می‌زند. به او گفتم اون سفید سرسیاه چند؟ گفت زن کفتر باز ندیده بودیم. اسمش حسن است و یازده سال دارد، آرزویش این است که یک روز مثل همه بچه‌ها مدرسه برود. باباش کفتر باز است، معتاد و خانه‌نشین، و مادرش هم کارگر خانه‌های مردم.

حسن می‌گفت مادرش هر چی داد و بیداد می‌کند و ناله و نفرین، فایده ندارد و باباش از صبح تا شب پای قفس کفترها نشسته است. چند روز پیش هم که مادرش داد زد و گفت مرد الهی پای قفس همین کفترها بمیری، ان‌اشالله جنازه‌ات همین جا کپک بزند چنان کتکی خورد که چند روز نتوانست سر کارش برود.

وقتی به کوچه صاحب‌جمع و انبار گندم می‌روم همه اصول کنوانسیون‌های کودک که ایران هم همه را امضا کرده جلو چشمانم راه می‌روند. بدون رنگ و بدون شکل. مثل یک خواب که باد زیر و رویش کرده و توی گوشم زنگ می‌زند.

حمایت از حیات کودکان و سلامت جسمی، روحی، عاطفی و اخلاقی‌شان اینجاست که دولت‌ها در مواجهه با معضل کار کودکان که محرومیت کودکان از تحصیل و مراقبت و نظارت والدین و دوری آن‌ها از محیط خانواده را به دنبال دارد، بی‌تفاوت نباشند و اقدامات مؤثری انجام دهند.

حکومت‌ها با تکیه بر تمام امکانات قانونی، اداری، اجتماعی و آموزشی، کودک را در مقابل هر شکل از رفتار سهل‌انگارانه با آن‌ها، سوءاستفاده جنسی و تجاوز جسمی یا روانی، حمایت می‌کنند.

اقدامات حمایتی حکومت‌ها همراه اجرای روش‌ها و برنامه‌های اجتماعی است که برای کشف و پیشگیری این جرایم نسبت به کودک موثر باشند. هم‌چنین درمان آسیب وارده بر کودک و کمک به والدین و یا سرپرست در رابطه با سوءاستفاده‌های ذکر شده بر عهده حکومت‌ها است. ۱.

رو قرآن می‌زنم از بدبختی تو این کار افتاد

اینجا مولوی است. دخترکی لاغراندام، فرغونی را به زحمت هل می‌دهد. دو تا گونی توی فرغون روی هم افتاده‌اند تا جسم و روح دخترک را له کنند. دستهایش زخم است و تکه‌هایی از پوست صورتش لک و پیس دارد.

دختر دیگری بساط پهن کرده و آینه شکسته موتور و کیف مدرسه و کفش دست دوم می‌فروشد. یکی می‌گوید خانم وسط این آفتابه‌دزدها چه کار می‌کنی. دندان‌هایش سیاه‌ست و یکی درمیان افتاده است. نیروی انتظامی هم همان وسط‌ها چرخ می‌زند و انگار همه چیز خوب است.

نرسیده به زیر گذر» کفترفروش‌ها «پسرکی که به زور ۹ سالش است و کفشاش وصله‌پینه است دارد به سیب‌زمینی و تخم مرغ یک دوره گرد نگاه می‌کند.

وارد یک مغازه تو خیابون انبارگندم می‌شوم که مرد جوانی پشت دخل نشسته است. خودم را معرفی می‌کنم و او به سوال‌هایم جواب می‌دهد. این مغازه از سه پشت به من و برادرهایم به ارث رسیده و خانه‌مان تو کوچه صالح تجریش است. چند مغازه دیگر هم در همین منطقه داریم و یک کاروان‌سرا که سرقفلی دادیم و سال‌ها در اینجا کاسبی می‌کنیم.

پسر جوان که الکترونیک خوانده ولی عمده‌فروشی غله برایش درآمد بیش‌تری دارد می‌گوید: «وقتی بچه بودم و با پدرم گه‌گاهی به اینجا می‌آمدم وضع این‌طور نبود. حالا اینجا پر است از بچه‌های ریز و درشت. دختر و پسر، حتی بعضی‌هاشون معلول‌اند و خدا می‌داند از شان چه کارهایی می‌کشند. همه فقیرند و به دلیل نداشتن بهداشت مرخصی‌های جورواجور دارند و البته بیش‌ترشان سوتغذیه.

پدر و مادرشان، از فقر یا فساد یا بیماری این بچه‌ها را یا اجاره می‌دهند و یا برای کار به دلال می‌سپارند.

یک پسری تو همین کوچه پشتی که همیشه کاپشن چرم تنش است و گردنش جای چاقو دارد تو همین کار است. راستش این بچه‌ها هیچ پشت و پناهی ندارند. کاسب‌های محل هم گه‌گاهی کمک می‌کنند ولی یکی دو تا نیستند. مردم غربتی صدای‌شان می‌کنند و انگار نه انگار وجود دارند. یک حسنی نامی هست، ۴ تا بچه دارد و قبلا چهل‌پله فرزند زندگی می‌کرد. خودش تو دزدی افتاده و بچه‌هاش هم آخر خلافکار شده‌اند. جوان است، خیلی سن ندارد ولی رو قرآن می‌زنم از بدبختی تو این کار افتاد.»

تا کسی می‌گیرم و به سمت دروازه‌غار می‌روم و یادداشت‌هایم را زیر و رو می‌کنم.

«حکومت‌ها، حق کودک برای داشتن سلامتی و استفاده از همه امکانات برای سلامت ماندن، بهبودی و درمان بیماری را به رسمیت می‌شناسند و تضمین می‌کنند که هیچ کودکی از این حق محروم نخواهد ماند.

حکومت‌ها باید خدمات درمانی سراسری برای کودکان را سازمان دهند و از تامین نیازهای اولیه بهداشتی، اطمینان حاصل کنند.

حکومت‌ها باید به امر آموزش کودکان و والدین توجه کرده و تلاش کنند تا کودکان اصول اولیه بهداشتی و بهزیستی را فرا گیرند.

حکومت‌ها حق کودک مبنی بر استفاده از خدمات و بیمه امور اجتماعی را به رسمیت بشناسند و اقدام‌های ضروری برای نیل به این مقصود را در هماهنگی با حقوق جاری و قوانین داخلی انجام دهند.

حکومت حق کودک را برای داشتن سطحی از زندگی که متناسب با موقعیت و رشد روحی، جسمی، قومی و اجتماعی اوست، به رسمیت بشناسد. ۲

غربتی‌ها بچه اجاره می‌دن

حکومت‌ها... . حکومت‌ها... . و دروازه غار هم برای کودکان کار محله‌ای است که انگار جذام گرفته و برای مسئولان از روی نقشه محو شده است. اینجا هم غربتی‌ها بچه‌های‌شان را اجاره می‌دهند و یا از سر بی‌چارگی آن‌ها برای دست‌فروشی و مطربی و کارهای دیگر روانه خیابان می‌کنند.

این کودکان وقتی به سن ۲۱، ۳۱ سالگی می‌رسند به اجبار پدر و مادر معتاد خود باید کار کنند تا پدر و مادر با خیال راحت مواد بکشند اما یکی از مشکلات غیر قابل تحمل این است که سوءاستفاده‌های دیگری هم از این کودکان می‌شود. این که فرزندان‌شان از چه راهی پول به دست می‌آورند مهم نیست مهم بساط‌شان است که باید به راه باشد.

این کودکان بر اساس جنس، تجربه و سنی که دارند تعیین قیمت می‌شوند و از صد هزار تا پنج میلیون تومان خرید و فروش. پدر و مادر، این کودکان را به فامیل یا باندهای متکدی اجاره می‌دهند تا برای آن‌ها کار کنند. این کودکان باید تا آخر شب مقدار مشخصی پول به

خانه ببرند و گرنه به اجبار تن به کارهای دیگری می‌دهند. امیر حسین ، ۳۱ ساله، ساکن این محل می‌گوید: « من باید روزی چهل هزار تومان کار کنم و برای پدرم ببرم و گرنه کتک می‌خورم و اجازه ندارم به خانه بروم.»» ۳

امروز روز جهانی کودکان کار است

زهرای می‌گوید قبلاً در منطقه صالح‌آباد بهشت زهرا بودیم و گل‌فروشی می‌کردم ولی حالا وضع‌مان بدتر شده است. پدر و مادرم معتادند و من خیلی وقت است مریضم و نمی‌تونم مثل قبل کار کنم. همش دل‌پیچه و تهوع دارم و بابام فکر می‌کند برای این‌که از زیر کار فرار کنم دروغ می‌گویم.

یکی از اهالی محل می‌گوید این بچه‌ها همه جور کار می‌کنند. از جیب‌بری تا کیف‌قاپی، از خرید و فروش مواد تا تن‌فروشی. معلوم نیست بزرگ بشن چه بلایی سرشون میاد. اگر پدر و مادرشان شیشه‌ای باشند که وضع‌شان خرابتر است.

تو کوچه پس کوچه‌های دروازه غار که می‌روی آدم‌ها یک شکل دیگه هستند. بچه‌ها هم انگار بچه نیستند. لب‌های ترک‌خورده، پای برهنه و دست‌های سیاه. پارک محله پر از معتاد و آدم‌های پلاس است. چشم‌ها غبار گرفته و شانه‌ها خم شده است.

امروز روز جهانی کودکان کار است. خیلی‌ها پیام می‌دهند. آمارهای مختلف می‌دهند. خیلی‌ها شعار می‌دهند و همچنان کودک در ایران برای هر جور کاری فروخته می‌شود.

روز جهانی کودکان کار گرامی باد.

۱. [کنوانسیون حقوق کودک](#)

۲. [کنوانسیون حقوق کودک](#)

۳. [کودکان متکدی تهران چند فروخته می‌شوند](#)